

معرفی و نقد کتاب

نصیرالدین طوسی در منازعات اسماعیلیان و مغول

عنوان کتاب در وهله اول، چنان که نویسنده نیز بدان اعتراف دارد (ص ۷) اندکی غریب می‌نماید. چه نسبتی میان این سه عنوان و موضوع وجود دارد که بتوان کتاب مفصلی درباب آن نوشت و هر سه عنوان را بر پیشانی کتاب خود نشاناد؟ یک سیر اجمالی در فهرست فصول و ابواب کتاب پاسخ این پرسش را روشن می‌سازد. اما پیش از مطالعه این کتاب نیز ارتباط این سه عنوان با یکدیگر برای اهل تحقیق و آشنايان با تاریخ ایران و اسلام روشن بود.

از جمله موضوعات محل بحث در میان مورخان پس از حمله مغول و خاصه در روزگار جدید، موضوع ارتباط خواجه نصیرالدین طوسی با سقوط بغداد به دست هولاکو خان مغول است.

می‌دانیم که خواجه نصیر مدتی از عمرش را به اجبار یا به میل خود در قلاع اسماعیلیه فُهستان به سر برده و پس از فتح این قلاع به دست سپاه مغول در رکاب هولاکو به بغداد آمده است. پناه بردن وی به قلاع اسماعیلیه از یک سو و همراهی هولاکو شدن و به بغداد درآمدن و ماندن او در دربار مغول تا آخر عمر موجب شده که برخی از مورخان و متکلمان سنی مذهب ماجرای قتل مستعصم و انقراض خلافت عباسی را به گردن او بیندازند و به جای تحلیل و تبیین درست یک واقعه تاریخی عظیم، دانسته یا ندانسته از روی تعصب، تسویه حساب مذهبی و تاریخی کنند.

این ماجرا، بار دیگر در روزگار جدید در محافل علمی جوامع اسلامی مطرح شد و شماری از محققان له یا علیه آن مطلب نوشتند. شادروان دکتر عبدالهادی حائری مهم‌ترین مقاله را در زبان فارسی در تحلیل علمی این حادثه نوشت و با طبقه‌بندی دقیق منابع دست اول و دست دوم، دخالت خواجه نصیر طوسی را در تحریض خان مغول به قتل مستعصم و ویرانی بغداد منتفی دانست. در کتاب استاد امین، هیچ نشانی از ارجاع به این مقاله وجود ندارد.

○ اسماعیل باغستانی

○ الاسماعیلیون و المغول و نصیرالدین الطوسی

○ حسن الامین

○ شركة الطباعة و النشر و التوزيع

○ چاپ دوم، ۱۹۹۷





در هر حال، استاد حسن امین در این کتاب سیصد صفحه‌ای می‌کوشد از دو حادثه و مسئله مهم تاریخی، ابهام‌زدایی کند: ماجرای دست داشتن بلکه امر بودن خواجه نصیرالدین طوسی در ویرانی و کتابسوزی بغداد و قتل خلیفه عباسی، مستعصم؛ و جدا کردن دو فرقه اسماعیلیه، مستعلیه و نزاریه، از یکدیگر و بدین‌گونه رفع تهمت و دفاع از فاطمیان در مقابل نزاریان. باقی کتاب توضیحات سودمند یا ناسودمندی است که آوردن آنها در کتاب چندان ضروری نمی‌نماید.

کتاب اگرچه فاقد فصل‌بندی دقیقی است، اما در هر حال آن را می‌توان به پنج فصل کلی تقسیم کرد، بدین قرار: نصیرالدین طوسی، مغول، اسماعیلیان، دولت فاطمی، نصیرالدین طوسی و ابن علقمی و سقوط بغداد. هریک از این فصل‌ها نیز به بخش‌های کوچک‌تری تقسیم می‌شوند و حجم صفحاتی که به هر فصل و بخش اختصاص یافته با یکدیگر تناسبی ندارند.

کتاب با مقدمه ناشر و نویسنده و مقاله‌ای از جان م. صدقه در معرفی کتاب الوطن الاسلامی بین السلاجقه و الصلیبیین از استاد امین آغاز می‌شود.

فصل اول کتاب به زندگی خواجه نصیرالدین طوسی اختصاص دارد (ص ۹-۵۷). در این بخش به مناسبت اینکه زادگاه خواجه، شهر طوس بوده است نویسنده با استناد به منابع کهن عربی و فارسی، کوشیده است حدود واقعی طوس را معین کند. نویسنده معتقد است که طوس تاریخی شهر نبوده بلکه ناحیه‌ای بوده که قاعده آن طابریان بوده است (ص ۱۱-۱۳). نویسنده همچنین توضیحاتی در باب سوابق تاریخی طوس ارائه می‌کند (ص ۱۳). نیز به غفلت برخی از جغرافی‌دانان از یادکرد مشهد اشاره می‌کند؛ کسانی مانند ابن خردادبه و مقدسی و ابوالفدا (ص ۱۵). یادآور می‌شوم که نویسنده در پاورقی

همین صفحه آورده که نام مشهد نخستین بار در احسن‌التقاسیم آمده که با قول متن نمی‌سازد!

نویسنده در ادامه فصل به دوران و نحوه تحصیل خواجه و استادان وی (۱۶-۲۰) و تألیفات او (ص ۲۱-۴۱) می‌پردازد که مجموعاً ۱۸۶ تألیف خطی و چاپی است و انتساب پاره‌ای از آنها به خواجه مشکوک یا مردود می‌نماید (ص ۴۰).

استاد امین سپس وارد بحث ارتباط خواجه نصیرالدین طوسی با مغولان می‌شود. امین خواجه را یکی از قربانیان یورش اول مغولان در زمان چنگیز می‌داند (ص ۴۱). کسی که در نخستین یورش مغولان، جان به سلامت برد و به همراه بسیاری کسان دیگر قلاع اسماعیلیه را پناهگاه امن خود ساخت (ص ۴۲)، و در دومین یورش مغولان به فرماندهی هولاکوخان، آن هنگام که قلاع اسماعیلیه به تسلیم او درآمدند و اسماعیلیه قتل عام شدند، با دو تن دیگر به سبب شهرت‌شان و نیاز خان مغول به تخصص آنها از مهلکه جان به در برد. آن دو تن دیگر دو پزشک بودند به نام‌های موفق‌الدوله و رئیس‌الدوله (ص ۴۲).

خواجه طوسی که از دانشی گسترده و تعقلی عظیم و دورنگری برخوردار بود و در واقع مرد زمانه خود در جهان اسلامی آن عهد محسوب می‌شد (ص ۴۳) دچار بحران روحی دردناکی شده بود، از یک سو عالم مشهوری در میان مسلمانان بودن و از سوی دیگر ناگزیری از هم‌رکاب شدن با خان مغول (ص ۴۳). به گفته نویسنده خواجه طوسی که اندیشه منظمی داشت و اهل تدبیر و طراحی بود دریافت که پیروزی نظامی بر مغولان ناممکن است (ص ۴۴). از این رو دست به فعالیت فرهنگی زد و برای آنکه مغولان در عرصه فکری نیز غلبه نیابند کوشید در مقام یک منجم اعتماد هولاکو را به خود

درهم در روز بدهند (ص ۴۵).

خواجه، هولاکو را برای ساختن یک رصدخانه بزرگ متقاعد ساخت و در این کار شماری از نخبگان را به همکاری فراخواند و فخرالدین لقمان بن عبدالله مراغی را مأمور جلب این نخبگان کرد (ص ۴۵-۴۶).

دبری نگذشت که کتابخانه‌ها آکنده از کتاب شدند و کتابخانه مراغه به کتابخانه‌ای منحصر به فرد تبدیل شد و فرهنگ اسلامی دوباره احیا گردید (ص ۴۶).

استاد امین سپس به موضوع کتابسوزی در بغداد می‌پردازد. و با ارائه شواهدی اصل آن را نفی می‌کند. وی کهن‌ترین اظهار نظر درباره کتابسوزی بغداد به دست مغولان را از قول کسانی چون ابن الساعی و ابن خلدون و قلقشندی و ابن تغری بردی نقل می‌کند و سپس به نقد آنها می‌پردازد (ص ۴۷-۴۸).

همچنین یک نقل قول اغراق‌آمیز اما جالب را در این باب از یک مورخ مکی چنین می‌آورد: مغول‌ها کتاب‌های کتابخانه‌های بغداد را به فرات ریختند و کتاب‌ها چندان زیاد بود که همچون یک پل رهگذر مردم سواره و پیاده می‌شدند و رنگ آب از مرکب کتاب‌ها سیاه شد! استاد امین سپس در ادامه نوشته خود به آثار مورخانی چون رشیدالدین فضل‌الله همدانی و یونینی و ابوالفداء و ذهبی و ابن‌العماد حنبلی اشاره می‌کند که هیچ‌ذکری از کتابسوزی مغولان در بغداد در آثار آنها نیست (ص ۴۸). وی سپس به کتابی استناد می‌کند که به عقیده وی موضوع را روشن می‌سازد و آن کتاب تلخیص مجمع‌الاداب فی معجم الالقاب نوشته ابن‌الفوطی است (ص ۴۸) که براساس آن امر خزائن کتب بغداد پس از سقوط، به فرمان خواجه نصیرالدین طوسی برعهده ابن‌ابی‌الحدید و برادرش موفق‌الدین و ابن الساعی نهاده می‌شود (ص ۵۰). نوشته ابن‌الفوطی که معاصر این رخداد است نشان می‌دهد که کتابخانه‌های بغداد به تدبیر خواجه نصیرالدین از گزند نابودی ایمن ماندند (ص ۵۰). خاصه اینکه براساس نقل ابن‌الفوطی و ابن‌شاکر کتبی و ابن‌کثیر و مقریزی بسیاری از کتب کتابخانه‌های بغداد و عراق به رصدخانه مراغه منتقل شده بود (ص ۵۱). امین این فصل کتاب را با یادکرد استقبال دانشمندان مختلف از دعوت خواجه و اشاره به وضع رصدخانه مراغه و سپس یادکرد فرزندان خواجه به پایان می‌برد.

استاد امین در فصل دوم کتاب تحت عنوان «مغول»، به تحلیل چگونگی فراهم شدن زمینه یورش مغولان می‌پردازد و پس از ارائه توضیحاتی در باب منطقه خوارزم و اهمیت آن و انعکاس آوازه آن در شعر عربی (ص ۶۰-۶۲)، بلندپروازی‌ها و بهانه‌جویی‌های علاءالدین محمد خوارزمشاه را برای عزل خلیفه عباسی شرح می‌دهد (ص ۶۲-۶۵). سپس امین «تراژدی وحشتناکی» را گوشزد می‌کند که در این روزگار اتفاق افتاد؛ تراژدی‌ای که در یک سوی آن چنگیز نقش دارد و تاجران مسلمانی که در جای جای مملکت چنگیز پراکنده بودند و پیروزی‌های وی را از آن رو که قلمرو تجاری آنان را توسعه



جلب کند و در نتیجه از کشته شدن مردم و علما و از میان رفتن کتاب‌ها جلوگیری نماید (همان جا). با جلب اعتماد هولاکو، در نخستین گام اداره اوقاف به عهده خواجه نهاده شد (همان جا). وقتی خواجه دریافت که مردم در اثر انحطاط فکری به ظاهر علوم بسته می‌کنند و علم را در فقه و حدیث خلاصه کرده‌اند، مدارس ویژه فقه و حدیث و طب و فلسفه افتتاح کرد و برای تشویق مردم به کسب علوم عقلی و عملی مقرر کرد که به طلاب فلسفه سه درهم در روز و به طلاب طب دو درهم در روز و به طلاب فقه و طلاب حدیث یک

باطنیه (آقاخانیه) با فاطمیان شده است می‌پردازد. در حالی که آقاخانیه ادامه نزاریه‌اند که با فاطمیان دشمن بودند و «بهره»‌ها در هند استمرار فاطمیان مصر محسوب می‌شوند (ص ۹۳). در ادامه این بحث به انتقاد از مندرجات موسوعه جمال عبدالناصر فی الفقه که همین خلط را مرتکب شده می‌پردازد. در این موسوعه صفت باطنیه به طور مطلق به اسماعیلیه اطلاق شده و ادعا شده که فقه اسماعیلیه غامض است؛ امین اظهار می‌دارد که باطنیه در حقیقت صفت اسماعیلیه نزاریه (آقاخانیه) است و اطلاق آن بر فاطمیان درست نیست و فقه اسماعیلیه فاطمیه هم‌چنان که اظهار شده هیچ‌گاه غامض نبوده و نمونه آن دعائم الاسلام قاضی نعمان است که در کمال وضوح نوشته شده است. (ص ۹۴-۹۵) استاد امین سپس وارد نقد سخن ابن تیمیه می‌شود که در مقاله‌ای در مجله‌ای در باب ارتباط خواجه و خان مغول و اسماعیلیه به آن استناد شده است. سخن ابن تیمیه این است: «تاتارها، جز به مساعدت ملاحظه اسماعیلیه و مهم‌ترین شخصیت آنها که وزیر این حوادث را بر دوش کشید یعنی نصیرالدین طوسی در (الموت) نمی‌توانستند بغداد را زیر و رو کنند و خلیفه عباسی و دیگر فرماندهان را بکشند. همو بود که فرمان قتل خلیفه و برچیدن بساط حکومت عباسی را صادر کرد» (ص ۹۶).

انتقاد امین بر سخن ابن تیمیه این است که اسماعیلیان خود نخستین قربانیان یورش مغولان بودند (ص ۹۶). امین در ادامه این بحث بار دیگر با اندکی تفصیل به شرح شکل‌گیری و انشعاب دو فرقه مستعلیه و نزاریه می‌پردازد. و یادآور می‌شود که فرقه نزاریه دشمن سرسخت فرقه مستعلیه بودند و بعدها در ایران مفهوم جدیدی از دین عرضه کردند. حسن الثانی بن محمد بن بزرگ امید در سال ۵۵۸ ق اعلام کرد: قیامت بر دو قسم است: قیامت جسمی که در جهان دیگر است و قیامت روحانی که او آن را برای پیروانش مطرح کرد، یعنی ایاحه محرمات (ص ۱۰۱). از همین روست که وقتی بقایای پراکنده فاطمیان در هند گرد هم جمع شدند برای تبری از آن شاخه دیگر اسماعیلی، نام «بهره» را بر خود نهادند (ص ۹۶-۹۷).

استاد امین در ادامه سخن خویش به یک داوری منصفانه دست می‌زند. وی به کار بردن اصطلاح «حشاشین» به معنی مصرف‌کننده حشیش را درباره نزاریان نادرست می‌داند؛ دلیل آن هم این است که استعمال حشیش شجاعت و کرامت و غیرت را زایل می‌کند و مصرف‌کننده آن نمی‌تواند رازپوشی کند و این با اوصافی که از فداییان اسماعیلی در دست است سازگار نمی‌نماید (ص ۱۰۵). اصل این افترا از مارکوپولوست (ص ۱۰۵). امین سپس با استناد به دو منبع، مراد از این اصطلاح را روشن می‌کند. نخستین منبع مجموعه الوثائق الفاطمیه است که به اهتمام دکتر جمال‌الدین الشیال به چاپ رسیده است. در این مجموعه، در نامه‌ها و رده‌هایی که رجال دو فرقه مستعلیه و نزاریه به یکدیگر نوشته‌اند، فرقه مستعلیه فرقه نزاریه را به «حشیشیه» موصوف کرده و دکتر شیال آن را چنین تفسیر کرده است که نزاریان در قول به امامت نزار چونان کسانی‌اند که از شدت

می‌بخشید و سود سوادهای آنان را می‌افزود تأیید می‌کردند و در سوی دیگر محمد خوارزمشاه است که حاضر است ۴۵۰ تاجر مسلمان را برای تصاحب اموالشان به قتل برساند (ص ۷۶-۷۷).

نویسنده سپس به ابن تیمیه اعتراض می‌کند که با چشم‌پوشی از همکاری تاجر مسلمان با مغولان خواسته است حسنات خواجه نصیرالدین را سینات قلمداد کند (ص ۷۷).

در ادامه این فصل یاساهای چنگیز گنجانده شده است (ص ۷۷-۷۸).

امین در ادامه مقاله به نقد مقاله‌ای می‌پردازد که دارالنهار بیروت منتشر کرده و در آن ادعا شده که مغولان واجد فرهنگی غنی و میراث هنری عظیمی بوده‌اند که سابقه آن به شش هزار سال پیش باز می‌گردد. نویسنده مقاله با اتکا به بحریات باستان‌شناسی خواسته است مغولان را صاحب تمدن نشان دهد و از چنگیزخان یک استراتژیست جنگی بزرگ و درجه اول بسازد. امین با نشان دادن نادرستی ادعای نویسنده و تناقضات نوشته وی در باب «تمدن مغول» (!) در مورد ادعای دیگر نویسنده مبنی بر استراتژیست درجه اول بودن چنگیز می‌نویسد: می‌پذیریم که چنگیزخان از نیرومندترین رجال با اراده و با شخصیت و مدبر تاریخ باشد اما این به این معنا نیست که او یک استراتژیست بزرگ درجه یک هم باشد. استاد امین بر آن است که بسیاری از پیروزی‌های چنگیز نتیجه شرایطی بود که دشمن سست عنصر و شکست خورده وی یعنی شاه خوارزم برای وی فراهم کرد (ص ۸۱-۸۲) و شواهد تاریخی مربوط به آن را ارائه می‌کند (ص ۸۲-۸۳).

امین در فصل بعدی کتاب به مناسبت پناهندگی خواجه نصیرالدین طوسی به قلاع اسماعیلیه و سپس راه یافتن وی از این طریق به رکاب هولاکو، به توضیح چگونگی تکوین فرقه اسماعیلیه، فاطمیان و انشعابات درونی آنها می‌پردازد. منظور استاد امین در این بحث غیر از ارتباط خواجه با اسماعیلیه، نکته مهمتری است که در ادامه فصل به آن پرداخته است و آن تفکیک دو فرقه اسماعیلیه از هم و جلوگیری از یک خلط تاریخی است که مبنای داوری بسیاری از محققان در باب اسماعیلیه و فاطمیان شده است.

اسماعیلیان فاطمی در سال ۴۸۷ ق در اثر یک اختلاف داخلی به دو فرقه تقسیم شدند؛ فرقه‌ای که به امامت ابوالقاسم احمد المستعلی بالله متمایل شدند و مستعلیه نام گرفتند و فرقه‌ای که به امامت نزار گرویدند و به نزاریه مشهور شدند. نویسنده سپس به شکل‌گیری فرقه نزاریه می‌پردازد و فهرست ائمه آنها را می‌آورد و سپس اسماعیلیه مستعلیه را معرفی می‌کند که پس از مهاجرت به یمن قرن‌ها در یمن بودند و سپس به هند منتقل و به «بهره» مشهور شدند. سبب انتقال آنها به هند رابطه خوب تجاری هند و یمن و اقبال اسماعیلیه از تجارت بود؛ واژه «بهره» هم به زبان هندی به معنای تاجر است (ص ۹۱-۹۲).

امین سپس به خلطی که توسط محققان بین اسماعیلیه نزاریه

لایمکن اصعب منه حال...» (ص ۱۲۷) چگونه می‌تواند مهمترین شخصیت اسماعیلیه باشد؟ همچنین آیا معقول است که هولاکو زمام امر خویش را به دست مردی بیگانه بسپارد که همین دیروز او را در بند کرده است (ص ۱۲۹)؟ به گفته استاد امین، این تیمیه حاضر است هولاکوی بت‌پرست را تبرئه کند اما فرمان قتل خلیفه را به خواجه منسوب دارد و این جز از تعصب ناشی نمی‌شود. امین سپس روایات مربوط به قتل خلیفه به دست هولاکو را می‌آورد (ص ۱۲۹-۱۳۰) که دگری از خواجه در آن نیست. مباحث بعدی این قسمت به نهایت کار نزاریان (ص ۱۳۱-۱۳۸) و بخشی از گزارش سفر نویسنده به قزوین و الموت اختصاص یافته است (۱۳۷-۱۴۲).

موضوع بعدی که نویسنده به تفصیل متعرض آن می‌شود موضوع هم‌پیمانی مسیحیان صلیبی با مغولها برای سرکوب خلافت عباسی مسلمانان است (ص ۱۴۶-۱۶۰). پرسش مهمی که نویسنده در این بحث طرح می‌کند این است که نیت مسیحیان صلیبی در تحریض و تشویق مغولان و دعوت از آنها به هم‌پیمانی و ترغیب آنها به هجوم به بلاد اسلامی امری است روشن لیکن آنچه مبهم است هدف اساسی منکوقاآن از تن دادن به چنین پیمانی است؟ امین یادآور می‌شود که از دستوراتی که منکو به برادرش داد و در آن مأموریت وی را تعیین کرد، از جمله فتح ارمنستان، چنین برمی‌آید که مغولان ایداً قصد هم‌پیمانی با صلیبیان و تقسیم سرزمین‌های اسلامی بین دو طرف را نداشتند بلکه قصد راندن صلیبیان از شام و اشغال جای آنها را داشتند و حتی به این اندازه هم اکتفا نکرده بودند بلکه قصد تصرف برخی مناطق مسیحی‌نشین ارمنستان را نیز در سرداشتند (ص ۱۵۳). امین با ارائه اسناد و شواهدی بر آن است که نیت اصلی مغولان غلبه بر مسلمانان و مسیحیان بوده است. در ادامه این فصل توضیحاتی در باب انقراض دولت نزاریان و دعوت طیبیه و فرقه خوجه و فرقه بهره در هند و تحولات داخلی و مراسم و آداب آنها گنجانده شده است (۱۶۰-۱۷۷).

امین سپس شرح سفر خود به الموت را به تفصیل و دقت تمام می‌آورد که خواندنی است (ص ۱۷۷-۲۱۶). در این سفر نویسنده در شهر قزوین از قبر مورخ مشهور حمدالله مستوفی (ص ۱۷۹)، خانه شهید شیخ محمدتقی برغانی (ص ۱۸۱)، الموت (ص ۱۸۲ به بعد)، جبال دیلم و قلاع اسماعیلیه دیدن می‌کند.

استاد امین سپس به شرح فعالیت‌های اسماعیلیان در روزگار قاجار می‌پردازد (ص ۲۲۶-۲۳۱) و توضیحاتی در باب استتار ائمه اسماعیلیه (ص ۲۳۱-۲۳۳) و سلمیه و ارتباط آن با اسماعیلیه ارائه می‌کند و از اسماعیلیه یمن سخن به میان می‌آورد (ص ۲۳۸-۲۴۵).

استعمال حشیش منگ و خرف شده باشند (۱۰۶-۱۰۷). جالب این که در نامه‌های جوییه نزاریان به استعمال این واژه از سوی فاطمیان مستعلی اعتراض و نقدی وارد نشده و این نشان می‌دهد که آنها هم «حشیشیه» را چنان می‌فهمیدند که دکتر شیال فهم و تفسیر کرده است (ص ۱۰۸).

منبع دوم این کتاب خداوند الموت است به ترجمه ذبیح‌الله منصوری که نویسنده به کمک کسانی که فارسی می‌دانسته‌اند از آن استفاده کرده است. براساس این منبع «حشاشین» در اصل «حشاشیون» بوده که در آن عصر به کسانی اطلاق می‌شده که گیاهان بیابانی را برای کاربرد دارویی جمع می‌کردند (ص ۱۰۹). امین در تأیید این نقل می‌گوید در دمشق در دوران کودکی خود شاهد بوده که به فروشندگان علوفه که به در خانه‌ها می‌آمدند حشاش گفته می‌شده است (ص ۱۰۹). در واقع نزاریان در الموت به کاشت و برداشت گیاهان دارویی می‌پرداختند و آنها را به دیگران می‌فروختند (ص ۱۱۰). البته در باب وجه تسمیه نزاریه به حشاشین نظریات دیگری نیز وجود دارد که برای تفصیل آن به کتابهایی نظیر فرقه اسماعیلیه نوشته هاجسن و تاریخ و عقاید اسماعیلیه نوشته دفتری باید رجوع کرد.

در ادامه، توضیحاتی در باب عملیات فداییان اسماعیلی آمده است (ص ۱۱۰-۱۱۴). آنگاه، امین بار دیگر به نقد سخن ابن تیمیه می‌پردازد و پیش از آن اطلاعاتی درباره قلاع اسماعیلیه می‌آورد (۱۱۵-۱۱۶) و بعد به نکات جالبی در باب همکاری مسلمانان با مغولان اشاره می‌کند. به گفته استاد امین در میان مسلمانان عده‌ای وجود داشتند که سرکوب نزاریان را از سرکوب مغولان بت‌پرست لازم‌تر می‌شمردند و لذا به جای تجهیز قوا در مقابل مغولان به سرکوب نزاریان سرگرم شدند. از جمله درخواست امام و حاکم بزرگ شمس‌الدین قزوینی است از منکوقاآن مبنی بر دفع شر ملاحده (ص ۱۱۹). همچنین این ایوبیان بودند که نخستین بار در جزیره و شام برای هولاکو هدیه فرستادند و از او دلجویی کردند و نیز ابن ناصر ایوبی بود که در اعلام خضوع در برابر مغولان پیشدستی کرد و پسرش عزیز را با تحفه‌هایی به استقبال خان مغول فرستاد (ص ۱۲۲). امین در ادامه می‌پرسد اگر یک حاکم شیعی چنین کرده بود چه می‌کردید (ص ۱۲۳)؟

بنا به گفته استاد امین این تیمیه در سخن خود چند اشتباه مرتکب شده است: نصیرالدین طوسی که از بیم جان یا به اجبار به قلاع اسماعیلیه رفته و خود در آخر شرح اشارات که در آنجا نوشته حال خود را چنین توصیف می‌کند: «رَقَمْتُ أَكْثَرَهَا فِي حَالِ صَعْبِ

شرکت جستند شماری از ارکان دولت عباسی و دوستان خلیفه عباسی بودند (ص ۲۸۴).

استاد امین سپس با استناد به کتاب العراق فی عهدالملوک الایلیخانیین نوشته دکتر جعفر خصباک توضیح می‌دهد که بغداد به هنگام فتح مغولان جز در جاهایی معین، دچار آسیب و تخریب جدی نشد و با تعیین حاکمانی از خود مسلمانان نظام قبلی اداره مملکت ادامه یافت (ص ۲۸۶-۲۹۰) و هولاکو، فاتح بغداد، به شیوه جدش چنگیز عمل نکرد (ص ۲۸۵). در ادامه این فصل استاد امین در بخشی تحت عنوان «دوطاغی»، به مقایسه چنگیز و هولاکو می‌پردازد و پرسش مهمی مطرح می‌کند مبنی بر اینکه چرا شیوه عمل این دو سردار مغول با هم تفاوت داشت و چنگیز آن همه خونریزی و غارت کرد اما هولاکو چنین نکرد (ص ۲۹۱) سپس خود به آن پاسخ می‌دهد. امین می‌گوید هولاکو در شرارت چیزی از چنگیز کم نداشت اما آنچه او را از نهب و غارت و خونریزی مانع شد مصاحبتش با نصیرالدین طوسی بود که توانسته بود اعتمادش را جلب کند و طبع وحشی او را به تدریج تغییر دهد و او را به اصلاح و آبادگری وادارد (ص ۲۹۲)، اما همراهان چنگیز تاجران مسلمانی بودند که دنبال مصالح و منافع شخصی خود بودند (همان). کتاب استاد امین با مقاله‌ای در تبیین شخصیت علمی - ریاضی خواجه نوشته احمد فؤاد پاشا استاد فیزیک دانشکده علوم دانشگاه قاهره خاتمه می‌یابد.

کتاب الاسماعیلیون و المغول و نصیرالدین الطوسی کتابی است پر مطلب اما فاقد تنظیم دقیق. همین نکته کتاب را سخت آشفته و استفاده از آن را دشوار کرده است. جابه‌جایی‌های نادرست و تکرارهای نالازمی در کتاب وجود دارد که در صورت تنظیم درست و دقیق بسی از حجم کتاب می‌کاست. گنجاندن شرح سفر نویسنده به الموت و قلاع اسماعیلیه در این کتاب که قرار است کتابی تحقیقی - تاریخی باشد، نالازم بلکه نادرست است. نویسنده صورت کامل و دقیق منابع را چنان که مرسوم است در پایان کتاب نیآورده و در متن کتاب هم به صورت دوگانه عمل کرده و گاهی مشخصات منبع مورد استفاده را ذکر کرده و گاهی به کلی از آن صرف‌نظر کرده است. از بسیاری از منابع مهم در باب موضوع کتاب از منابع دست اول گرفته تا تحقیقات جدید غربیان در این کتاب استفاده نشده است. لحن و زبان نویسنده در نقدهایش لحن و زبانی جدل‌آمیز و گاه دور از شیوه محققان است که مناسب تحقیقات تاریخی نیست. در عین حال کتاب استاد امین کتابی است که خواندن آن مبتدیان و منتهیان را سودمند است. ■

امین در آخر این فصل به ظهور امامان فاطمی در شمال آفریقا (ص ۲۴۵-۲۵۷) و دولت فاطمیان (ص ۲۵۷) می‌پردازد و در این قسمت خلاصه‌ای از نظریات برخی از محققان فاطمی‌شناس عرب را می‌آورد و این فصل را با ارائه نمونه‌ای از اشعار محمدبن هانی اندلسی در وصف و مدح المعزالدین‌الله فاطمی به پایان می‌برد (ص ۲۶۸-۲۷۴). واپسین فصل کتاب به موضوع همدستی نصیرالدین طوسی و ابن‌العلقی در سقوط بغداد اختصاص پیدا کرده است. در مقاله‌ای بااستناد به قول مورخانی چون صاحب حبیب السیر و رشیدالدین فضل همدانی، ادعا شده که همکاری نصیرالدین طوسی و ابن‌العلقی از یک سو و دواتار و ابن‌العلقی از سوی دیگر در از هم‌گسیختن سپاه خلیفه و دعوت هولاکو به بغداد برای از میان برداشتن خلافت عباسی مؤثر افتاده است (ص ۲۷۵-۲۷۶). استاد امین با استناد به کتاب الحوادث الجامعه شواهدی ارائه می‌کند که براساس آنها زمام امر سپاه خلیفه اصلاً در دست ابن‌العلقی نبوده است، بلکه مسئول سپاه نخست شرابی بوده و سپس ایبک دواتار صغیر، دشمن ابن‌العلقی. مؤلف الحوادث الجامعه نشان می‌دهد که زمام سپاه خلیفه عباسی پیش از به وزارت رسیدن ابن‌العلقی از هم‌گسیخته بود و این وضع تا آمدن مغولان ادامه یافت (ص ۲۷۷-۲۷۸). امین ادعای همدستی ابن‌العلقی و دواتار را برای از میان برداشتن مستعصم بسیار عجیب می‌داند زیرا این دو آن قدر با هم دشمن بودند که بسیار بعید می‌نماید در این باب با هم اتفاق کرده باشند (ص ۲۷۸). بلکه بنا به تصریح رشیدالدین فضل‌الله ابن‌العلقی بود که توطئه دواتار را به اطلاع خلیفه رساند (همان). همدستی ابن‌العلقی با هولاکو هم به تصریح خواجه رشیدالدین فضل‌الله شایعه‌ای بود که اراذل و اوباش طرفدار دواتار پراکنده کردند (همان). استاد امین سپس شاخ و برگ پیدا کردن این شایعه را در آثار مورخان بعدی نظیر ابوشامه مقدسی، قطب‌الدین یونینی، ذهبی، فضل‌الله شیرازی، ابن‌شاکر کتبی، تاج‌الدین سُبکی و دیاریکری دنبال می‌کند و به نقد آن می‌پردازد و نشان می‌دهد که اولاً مورخان غیرمتعصبی چون عطاملک جوینی و عبدالرحمان سنیط بن قتیو صاحب کتاب المسجدالمسبوک و ابن‌العبری و ابن‌الفوطی که معاصر این حوادث بوده‌اند چیزی در این باب نگفته‌اند (ص ۲۸۳) و ثانیاً اگر سقوط بغداد را به دعوت ابن‌العلقی از هولاکو منسوب کنیم دیگر فتوحات مغولان در شرق و غرب را باید به چه چیزی منسوب کنیم؟ ثالثاً سالم مانند ابن‌العلقی در فتنه بغداد و شرکت وی در هیئتی که پس از فتح، اداره عراق را برعهده گرفتند دلیلی بر شرکت او در توطئه‌ای برای سقوط بغداد نیست زیرا از جمله کسانی که سالم مانندند و در این هیئت اداره عراق